

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228745

UNIVERSAL
LIBRARY

فقهی صریح

از تازه افادات سرآمد شرای نامی رشک فردوسی نظامی فرزند علم
 مخنوری نو زنده طبل سلجوقی و دوری شمسوار عرصه فصاحت و سبک
 که بلاغت و قانع نگار حکیم المثال صف آرای مضامین جنگ
 و جلال عزیز مصر و نقش تمیز خواجه عزیزالدین
 که منوی تخلص بعبر و یزد
 مشنوی

فقهی صریح

که از
 آغاز فتنه جنگ بناوت
 تا اختتام صلح فیما بین شهنشاه روس و
 سلطان روم جمله واقعات بیگار و حالات کارزار بر سبیل
 اختصار درین فخرم قوم است باهنام حاجی عمران محمد عبدالرحمن حبیب الله
 بخیر و داران سعادت نشان حافظ محمد ابوسعید خان و حافظ محمد عبدالحمید خان

در مطبع نظامی طبع شد

Ab. al muhammed, al sahi

نور
نور
نور

مجلس
مجلس
مجلس

توضیح در بیان

از تازه افادات سرآید بشرای نامی رشک فردوسی نظامی فرزند مسلم
سخنوری نوازنده طبل هلهچی و دور می شمسوار عرسه فصاحت و سبک الوار
معركة بلاغت و قانع نگار عجم المثال صف آرمی مضامین جنگ
و حال غریب و نقش و تمیز خود اجداد عزیزالدین
لمنوی تخلص بعثت بر
مشنوی

که از
آغاز فتنه جنگ بناوت
تا اختتام صلح فیما بین شهنشاه روس و
سلطان روم جمله واقعات بیگار و حالات کارزار بر بیل
اختصار درین نسخه مرقوم است با اهتمام حاجی عثمان محمد عبدالرحمن حبیب نهای
بخود و داران سعادت نشان حفظ محمد البوسید خان و حافظ محمد عبدالحمید خان

در مطبع نظامی طبع شد

ایضاح

[illegible][illegible][illegible]

۲
علاء الرحمن بران عالم
قال حميد بن مسعود
عبد العباس
وكيف تعجب من ان يكون
خافوا من ان يكون
يعجب من ان يكون
كل من كان في
هو در كه يكون
وكيف تعجب من ان يكون
منه خيال من ان يكون
ان نراه اذا
منه خيال من ان يكون

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند کار آفرین
 جهان پادشاه خدایان خدایو
 نه اورانگا ہے بدیہیم و گاہ
 اڑل تا ابد بارگاہ و دست
 درش ابدربان سروکار نیست
 ستائش سزایان ستائش گرش
 قضائش ہر آرد و ہر جاکہ تیغ
 اگر از جلالتش ندوم زبان

ہزار آفرین صد ہزار آفرین
 ار تہ کش او چہ گاہ و چہ گویو
 نہ اورانیا ز ^{سورین} بچمل مسپاہ
 کران تا کران در بناہ و دست
 ولی ناکسان ابرش بار نیست
 سر میلند ان نیاز آورش
 کہ آرد کہ دار و دسراوی در یغ
 بلزد سپہ و یکنبد جهان

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

به یکتا پیش هر که دهم می زند
 خرد را بدرگاه او راه نیست
 از کویش کاو سیان پر صدا
 به عثمانیان روم را رام کرد
 سیخ غازیان ابخون غایه ساز
 بشمشیر کشور کشاے دهر
 بحکمش ابابیل چون پزند
 کن قطره را در صدوت شهاب
 بهوس اندر بهر سخن بصلی
 دل و جان در بتاب طاقیت
 اگر چرخ گردان بود در زمین
 هم او هست و هم او بماند بجا
 بهر جا که منزل کنی کوی اوست
 مرا هست یادش بخود و بخواب
 عزیز از خدم صطفی ارشنا

نه دم بل دو عالم بهم می زند
 زمین بودش اندیشه آگاه نیست
 وز دناسی ناقوسیان بر فزا
 بلی شام آن بوم را بام کرد
 باب دم تیغ جان تازه ساز
 بتدبیر کار آزمایه دهد
 صف ترنده پیلان بهم برزند
 دهر سایه را پایه آفتاب
 گس گس رخ خانه پر از بل
 عجب اینکه بخدمت اجر تابد
 بقهرش آن باز ماندن این
 که جاویدانست جاوید پا
 بهر سو که رو آور می روی اوست
 بر وز آفتاب و شب بهتاب
 چو شناخت او را خدا را شناخت

۱۔ سید احمد علی خان صاحب
 ۲۔ سید احمد علی خان صاحب
 ۳۔ سید احمد علی خان صاحب
 ۴۔ سید احمد علی خان صاحب
 ۵۔ سید احمد علی خان صاحب
 ۶۔ سید احمد علی خان صاحب
 ۷۔ سید احمد علی خان صاحب
 ۸۔ سید احمد علی خان صاحب
 ۹۔ سید احمد علی خان صاحب
 ۱۰۔ سید احمد علی خان صاحب

در لغت و مرعالم علی المذلیه سلم
 سز و اینکه خود را نیایش کنم
 چه و خشور و سوز و سوز و سوز
 فرستاده را می هم چون بخود
 فروزنده خورشید شب و آ
 بعضی در حمت نخست آیتی
 زمین تا فلک روشن از دین او
 بشنبه شرف داده آوریده را
 ز محضر نبوت که بر پشت زد
 ز گردان و گردن کشان و نبرد
 حبش از غلامی او داغدار
 لبش را از ایرد و کج و شر بر آت
 بود بر تر از نه فلک پایه اش
 چو از پیشگاه خبر آمد او
 لشی کافق لبش بود بر قفا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

ولی روز محشر باقبال او جیحان سایه و اوسرا پای نو سبزه شصت و چهار سو نیز خم بود بر دم آسمان جبهه سا	بهان سایه باشد به بنال او بلی سایه از نو بر دوار و ظهور دمم از آل و اصحاب و نیز خم که دارم سر به باد مصطفی
خوشا آنکه من رو بمنزل نهم فلک ناله و ناله و قصان شود چو خورشید غاوری بمخرب هم نخستین بز نیزم وضوئی نهم بطوف حرم چون نیاز آورم کنم از در کعبه و سوسی او بریدار آن روضه شادان شوم بنجاک در شگفتی خاکم کنند	بصد شوق بر ناله محل نهم ملکات قارآن حدی خوان شود زمیند وستان سومی شرب و م دل و دیده را شست میثوئی نهم بشکارت آنجا نم از آورم برود دل ز کف یا د ابروی او اگر خسار باشم گلستان شوم کنز آلایش خاک پاکم کنند
در عرض حال خود	
ولا حاجت از رست کیشان طلب	دوامی از رسیده ریشیان طلب

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی
کتابخانه آیت الله العظمی خراسانی
کتابخانه آیت الله العظمی تهرانی
کتابخانه آیت الله العظمی قمی
کتابخانه آیت الله العظمی تبریزی
کتابخانه آیت الله العظمی مشهدی
کتابخانه آیت الله العظمی رشتی
کتابخانه آیت الله العظمی قزوینی
کتابخانه آیت الله العظمی همدانی
کتابخانه آیت الله العظمی کرمانی
کتابخانه آیت الله العظمی شیرازی
کتابخانه آیت الله العظمی یزدانی
کتابخانه آیت الله العظمی اصفهانی
کتابخانه آیت الله العظمی خراسانی
کتابخانه آیت الله العظمی تهرانی
کتابخانه آیت الله العظمی قمی
کتابخانه آیت الله العظمی تبریزی
کتابخانه آیت الله العظمی مشهدی
کتابخانه آیت الله العظمی رشتی
کتابخانه آیت الله العظمی قزوینی
کتابخانه آیت الله العظمی همدانی
کتابخانه آیت الله العظمی کرمانی
کتابخانه آیت الله العظمی شیرازی
کتابخانه آیت الله العظمی یزدانی
کتابخانه آیت الله العظمی اصفهانی

کشتادارد در ورم راوی بخواه	در عشق زن رو کشتادی بخواه
بکاک سخن بادشاه لای کن	کسی که در شان گدای کن
چو افلاک از خاک بر خاتم	من از خاک شان بختی خاتم
و به خوشی خدمت شان مرا	بود دولت از دولت شان مرا
ببر و آفتاب آتش از سوزن	نظامی بود بهیم افروزن
رشمش چو اسب برافروشم	من از خاکش کسیر آموختم
ز خالم جهان را گلستان کند	سزد که ز چراغ چرخان کند
و هم بی تر زوی بی دست کن	بود که منو بجه من گنج
که دریا و کان هم بدان است	بود آنچه در کج و کان آن است
ندیدست آلالشی از صف	هر آن گوهری کش من کریم
و که گل ز بان جنان آورم	اگر گوهر از لامکان آورم
ز کوفین دل بر گردان داشتم	خوشا آنکه جادو جنان داشتم
ز دیر میغانم جم آورده است	بعالم مر آدم آورده است
بد فرخ در افکنده غربت مرا	بلی هست کشمیر جنت مرا
بود سبز و خرم از آن گل من	از آن گل من است چون شاخ من

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی
کتابخانه آیت الله العظمی خراسانی
کتابخانه آیت الله العظمی تهرانی
کتابخانه آیت الله العظمی قمی
کتابخانه آیت الله العظمی تبریزی
کتابخانه آیت الله العظمی مشهدی
کتابخانه آیت الله العظمی رشتی
کتابخانه آیت الله العظمی قزوینی
کتابخانه آیت الله العظمی همدانی
کتابخانه آیت الله العظمی کرمانی
کتابخانه آیت الله العظمی شیرازی
کتابخانه آیت الله العظمی یزدانی
کتابخانه آیت الله العظمی اصفهانی
کتابخانه آیت الله العظمی خراسانی
کتابخانه آیت الله العظمی تهرانی
کتابخانه آیت الله العظمی قمی
کتابخانه آیت الله العظمی تبریزی
کتابخانه آیت الله العظمی مشهدی
کتابخانه آیت الله العظمی رشتی
کتابخانه آیت الله العظمی قزوینی
کتابخانه آیت الله العظمی همدانی
کتابخانه آیت الله العظمی کرمانی
کتابخانه آیت الله العظمی شیرازی
کتابخانه آیت الله العظمی یزدانی
کتابخانه آیت الله العظمی اصفهانی

tarikhema.ir

[illegible][illegible]

تجھیل نفس من این بس گواہ
کسانی کہ آینه و نبال من
بجائی خطائے اگر بنگرند
بیاساقی آن آتش تابناک
بمن ده که از خود نجاتم دهد
پس از مرگ آب حیاتم دهد
که ماندم دران بارگہ دیر گاہ
به بیند قال من بحال من
بود چشمم آنم کز ان بگذرند
که باشد چراغ شبستان خاک
پس از مرگ آب حیاتم دهد

درتالیف کتاب

کهن آتش پارس شپرده بود
نه آتش بجا و نه آتش کده
من آوردم آن قفل را چون کلید
نگه کرد در تیر گے خیر گے
بهر گوشه خاکستر می یافتم
بدان اخگر این آتش آفر ختم
بمن یافت تا آن درخنده نور
کنون فال آتش زبانی زخم
در این آتش از آتشی دیگر است

وہاں پہنچ کر انہوں نے دیکھا کہ وہاں ایک بڑا سا گھر تھا جس کے دروازے پر ایک لکڑی کی تختی لگی تھی جس پر لکھا تھا: "یہاں ایک بڑا سا گھر ہے جس کے دروازے پر ایک لکڑی کی تختی لگی ہے۔"

زین یافت چون آتش مرده جان
 بگو آتش آب حیات مست این
 من آتش پرستی بجان می کنم
 گر آید آتش گر فتن کسی
 آهی چسب غمش بر پا زور باد
 مرا آفریدند چون شبنم نخت
 گذارم گرفتار تفتیش گشت
 چراغم بود روشن از برق طار
 بخون جگر تازه دارم دماغ
 نوازشی نومی در سخن سینم
 شب تیره و راه تاریک پیش
 شدم قطره زین تا حد کائنات
 سرچشمه سار سخن باقم
 و لم شاد ازین سال فرخنده شد
 باندریشه چون سر برانو نهم

مرا دزدان زنده جاودان
 روان تن کائنات مست این
 بخاسته آتش نهان می کنم
 برافروزد از آتش من خسی
 دم باد صحر صحر از دور باد
 بسوزنده آتش نشا نهم خست
 کن بخرم آن را بیستم
 ایانم پرست از شراب ظهور
 شدم فارغ از فکر جام ایان
 و ما دم شراب کمن سینم
 برافروختم شمع از پیه خویش
 دران تیرگی خستم آب حیات
 سکندر طلب کرد و من یا فتم
 باین نامه نو سخن زنده شد
 ز کونین خود را بکیسم

مرا دزدان زنده جاودان
 روان تن کائنات مست این
 بخاسته آتش نهان می کنم
 برافروزد از آتش من خسی
 دم باد صحر صحر از دور باد
 بسوزنده آتش نشا نهم خست
 کن بخرم آن را بیستم
 ایانم پرست از شراب ظهور
 شدم فارغ از فکر جام ایان
 و ما دم شراب کمن سینم
 برافروختم شمع از پیه خویش
 دران تیرگی خستم آب حیات
 سکندر طلب کرد و من یا فتم
 باین نامه نو سخن زنده شد
 ز کونین خود را بکیسم

* * * * *

خدارا غریزہ اینہم لاف بیت گرفتہ کم سالار لشکر شوہے سکندر چہ بد از جهان جوین تو آن کن کہ ہر گہ کنی غم راہ بگیہ از جهان انچہ با خود بری بیاسا قی آن جا تم کنجی سر کنم تازہ آئین جسمشید را	برین فضل یزید زل اشتاوت بکشتور کشائی سکندر شوہے کف ناک برداشت انجم شود صبحکہ ہر تو آن شام گاد کہ روزی ازین خاکدان بگری بہن ذہ کہ از ساز و برگ کو و ہم تازگے باغ مید را
خطاب آسمان مرجوع بستايش ملکہ معظمہ و کٹور یا قیصر ہند بیارای فلک تازہ کن خاک ا بدہ امی نموشاخ را تو شہ بگیہ امی کہ ٹور از انج شہ آب بر آمی شراب از تہ خم بجام شہنشاہ فرزاندہ و کٹور یا ز عدل وی اقلیم ہندوستان چہ خلقش خدا دادہ ملکش وسیع	بر آرای زمین بر فلک تاک ا سر آئی خوشہ بر کش نہ ہر گوشہ بتاب آفتاب آب اگر شراب کہ باشی بجام شہنشاہ ہند کہ آمد شہنشاہی اور ہنرا بود خرم و سبز چون بوستان چو اقبال او بارگاہش رفیع

مجلس غریزہ اینہم لاف بیت
 گرفتہ کم سالار لشکر شوہے
 سکندر چہ بد از جهان جوین
 تو آن کن کہ ہر گہ کنی غم راہ
 بگیہ از جهان انچہ با خود بری
 بیاسا قی آن جا تم کنجی سر
 کنم تازہ آئین جسمشید را

برین فضل یزید زل اشتاوت
 بکشتور کشائی سکندر شوہے
 کف ناک برداشت انجم
 شود صبحکہ ہر تو آن شام گاد
 کہ روزی ازین خاکدان بگری
 بہن ذہ کہ از ساز و برگ کو
 و ہم تازگے باغ مید را

خطاب آسمان مرجوع بستايش ملکہ معظمہ و کٹور یا قیصر ہند
 بیارای فلک تازہ کن خاک ا
 بدہ امی نموشاخ را تو شہ
 بگیہ امی کہ ٹور از انج شہ آب
 بر آمی شراب از تہ خم بجام
 شہنشاہ فرزاندہ و کٹور یا
 ز عدل وی اقلیم ہندوستان
 چہ خلقش خدا دادہ ملکش وسیع

بر آرای زمین بر فلک تاک ا
 سر آئی خوشہ بر کش نہ ہر گوشہ
 بتاب آفتاب آب اگر شراب
 کہ باشی بجام شہنشاہ ہند
 کہ آمد شہنشاہی اور ہنرا
 بود خرم و سبز چون بوستان
 چو اقبال او بارگاہش رفیع

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰

ننالده بدورش دلی خبر یاب
نه گل بشکفت، خا طر بلبله
بود بر تر از مهران پایه اش
تو گوئی بود و دور او دور جام
چو شهنزاده و یگانه ولیعهد است
که کسی نشیند و منبر نبام
بدان میدهد سلطنت اطراف
بحکم شهنشاه شاهای کسند
گر این ماه آن هست محرم
که هر ذره راه است از آب و تاب
که هر شهر دارد از آن نهر بهر
بخد مت برش بسته پیشش کمر
کهن سال خد مت گذارویست
که دارد و آن که شیر کشد
شود مرغ و ماهی بدریا کباب

۵۴ کبکسٹن ویلے
محبوبی اللہ خاں
استاد کوٹھڑی
باشیہ بی بی
دوسرے غزل
۵۵ سرکیشیاں
محبوبی اللہ خاں

که تدبیر او کارشمشیر کرد
که در ظل مهرش بود جامی بنه
برآورده نخل ستم ساز بن
منشور دوزین همنه و از مرکب
ز دفتر کشی امی رایان گشت
شده همنه خرم چوبانج بهیشت
اگر آن همنه را گشت روشن سود
که بنیاد صحت در انداخته
که اگر خود ندیدم شمردم اگر نش
سخن بر آره است شد آشکار
پل و راهها ساخته آهین
جهانی بر روی ستوده سپار
توان فت از همنه تار و م شام
بسلطان روشن بود اتحاد
برزور و بر زیار و عنخوار است

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

15

وزیر شاد
 بیجا پاشا
 ۷۵
 ونگ
 واد پاشا
 دوکار
 نمودن
 عافیت
 باشد
 بنواست
 حاجات
 ۷۶

است از کسی به
 طرف در زردی به
 زرقین حال طلب
 حواصیایان به
 ع
 غلامت دین
 یوسف نام جمیع
 دیو کور بر نایب
 یومیند ۳۰

خداوند را بباب اخلاص است
که بجهت او شوق و شهنش است از حسین
این است که داد سخنور و ده
بلند است چون آسمان بایه پیش

خداوند را بنده خاص است
که در او دو عالم بنی بر نگین
به نیکه صد گنج گوهر در
جهانی است آسوده و سایه اش

فیاضی خیر امج اقبال صد آرا می و لکن دیوہو پال

هم از فنیس والی بهو پانی است
درین کار نبذلی که برد او بکار
جهان بانو و بانو بانوان
کلاهش نه ولیک صاحب کلاه
بود جای حیرت که این آفتاب
بلی منظره کرد و گارست او
سزد اینکه باشد ز مردم نهان
ز اقبال این بانو عالم است
ز بهی بیگم پاک دل پاک ذرات
سحابیت و تنش کزین مریز بوم

که خرم از کوشتن آمان است
نیارم شمردن یکی از هزار
که در خدشتش هر بند میان
مخافش نه ولیک مانند راه
جهان را گرفت ست و خود در حجاب
که پنهان در هم آشکار ست او
که جان جهان ست شاه جهان
که در سایه قدس ^{نام محمد} یگانه ست
که چون نام خود هست قدسی صفات
رسید ست فیضش بر یار می دم

هو بنی که از الطواف برزود و حقین بجهیم بسیار فداش شدن خیر ایا برایش بجای می آید و در نهایت مناسبت دارد از ۱۱

[illegible]

گجوال و خطشان نگار و دیر
 بدو فتوحی از بس لشکر کشی
 دهل جامی بر لب بنا هید ده
 که نایز رهند و جز این هیچکار
 که او هست سالار ایام را
 پس آنکه خبر ده شهنشاه را
 عروست همت بلند اخترت
 که آر که باتو گشت کارزار
 نشان با چنین شوکت و شان ^{که بسیار}
 بخشند تمغای عثمانیت
 دولت آنچه میخواد از وی بخواد
 که از باب عالی طلب فتح باب
 در آنجا سرود آملی از مارگی
 کسی زندگانی با سودگی ^{مرا از قیامت}
 جهانی دیگر استامشا کنی

۱۱. ستمنا بخانی شفا نیست کرد، و کارای سنگ گز نظر خطا رخ ترست ز در ده نمود **۱۲** آب چشمه و سعادتی نه ز دیده بیا نمود، و در قیاس و کمال **۱۳** بآن کلون فارس و کمری جری نیست

[illegible]

مهر که از ارد به جفت خوان باز نافرمان رفت و در دوزخ آید و در دوزخ او شیر آید

مهر که از مرداد بهجفت خوان باز نافرمان رفت و در دوزخ آید و در خشت او شیر آید

مرسب الجندیہ ریحان تعمیر خود افادہ

mandegar.tarikhema.org

ازان روز این مرد ده باشد بکام بلی بود هر یک بیاری سخت چون بهشت صد پنج و پنج که شد بساطان محمد خلافت رسید چو سست طین آن قیصر ملک دم بر آشفست سلطان لشکر کشید پس از زیر و آوینر پنجاه روز چنان بر فیتیلتش شد که گوله بار در آمد از آن ره سپه تند و تیز بکفت تیغ قیصر بناموس و تنگ سر زد ووش قیصره پا فتاد چو سلطان لوامی ظفر بر فاخت سن بهشت بود و پنجاه و هفت ازان روز این گلن گلشن بست اکنون داور می و آله از سر وری	در افزایش دین و دولت دم پدر بر پدر صاحب تاج تخت مراد دوم رحمت هستی نوشت جهان از وزیر فرزندت رسید ز سلطان مخالفش از بخت نوم به سست طینه شد قیامت پرید ظفر یافت بر لشکر کشید نه تو که لشکرست و شمع تاج آب شکا بر آورد و مر فستنه که دست خیز بر ز خویش تیغ اب تیغ و تفنگ نه کمرنگر قصر کسر افتاد درون رفت و شست و با گرم سا که از دست لیسرانی آن ملک رفت بدان دوده این مملکت و شست نشانند بر سر بسند قیصری
---	--

نباشد چو بر یک مشت روزگار
 شب و روز خورشید یاه آورد
 یکی افشاند بپاشای بتخت
 بگریه چو آبا و مین کسی
 مگر بوم سیرت بود چرخ شوم
 در آزار مردم فلک انجم ست
 سرخپاه دلوی در آوخت
 همانا که صیاد بحس و برست
 چو زبور و محسن سر گرمین

قرار جهان نیست بر یک قرار
 بسنی نین کشید و سیاه آورد
 یکی را نهد بر سر خاک خیت
 بخندد چو ناشاد بدین کسی
 نیمخو شد آبا و یک مرز بوم
 خدر کن که این خانه پرگز و دمست
 ولی زهر در آتش آویخته
 که نشتش درمست ماهیست
 بکف نوش نمیشین در استین

[illegible]

بودگاه بهشت ارم گرم قبال
شود دزد اگر پاسبان می شکست
پراز خون چندین فلاطون بود
چنین ز دودال گذارش کجوس
چو شد آتش فتنه در روم تیز
بهر سوی هر شک به شرق و به غرب
نه کوه سیاه بلکه کوه گناه
که بیدار کردند عثمانیان
مکافات آن پیشین یافند
وزان در گذردشت رانی دیگر
بجستند از شیخ الاسلام ای
نهانی یکی مجلس آراستند
بلکه نشی نشاندند نقش مراد
آگشیدند و خواهند از آن قبح باب
که باشد نگارین خون این نبرد

ز دنیا و دولت و قاجون نویز
 مراد آنکه بار جهان بزند
 موافق چو تدبیر و تقدیر شد
 همین بود آری مراد جهان
 مرادی بچندین دعا خواسته
 به تخت پدر جامی عبد الحمید
 بگرفتند بنشین که بیاست
 نه و خور از قند گاب نیلی قنار
 و ممشید خیل و جالیان
 بروزی که صبح قیامت رسید
 فرستاد لشکر پی گوشتال
 سران بر سر سرکشان تا خنند
 بیلغار رانده ببلغاریان
 ز پولاد شمشیر شان گاه حرب
 به خوارین همه فتنه شسته بود

عزیز جهان آخرت زبان بید
 خود را فسر بسر قیاس او گشت
 مر آن گوشه گیر این جهان گیر شد
 که این داد و داد جهان
 بصد آرزو از خدا خواسته
 بود ساری حق بهر شش مجید
 ملک پشت خم شو که شد بر است
 که او پایی به تخت زرین نهاد
 چو عیسی فرود آمد از آسمان
 مر این آفتاب از افق کشید
 سر سرکشان تا کند پامال
 بیک تا خنق کارشان ساختند
 بر آورده دو دوازتن نارایان
 رنده خرو و چون سرب سپاه سرب
 که ناکه لا سیر می دگر و نه خود

۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

tarikhema.ir

شهنشاه روس الکنز در بنام
 اگر قاف خود قاف اقلیم است
 ز بس تیغ تیرش که خونریز است
 ز عمری سیه کرده چشمی بزم
 برون سیند گو بچو آئینه داشت
 بترکان شده پیره در کوه داشت
 کسی بر بایر اینان بختیسته
 کسی فوج شاه بخار شکست
 جو داشت که حکم سلطان موم
 به پیمان شکستن که حسرت است
 بساطان نوشت از ره داو که
 در آن خود سرخی دلپسایش بود
 که خواست از کارشان کرد با
 بود چشم صید و بر مرغ بام

که باشد بکشورستانی مدام
 و گمراه آن حلقه میثم اوست
 بچنگش مگر روح چنگیز است
 ولی امین از شمشیر آن مرز بوم
 ولیکن مری و بی بر از کینه داشت
 کسی خنجر گشت و گوی خنجر گشت
 پس از سختی با هم میخست
 تو گوئی که خوار بخار شکست
 کشیدند سریر و شستان موم
 نه پیمان دل عالمی شکست
 که عیسایان را در خود سر
 که در سر سر بلنیش بود
 ولی خود دلش بود در بند از
 که گریزد از بام افتد بام

م و غیره و غیره
 م و غیره و غیره

[illegible]

کتابت و تصانیف
مکتبہ اسلامیہ
کراچی

pdf.tarikhema.org

کسی از اینان حکومت دهد
گر اینسان بود کار آسان بود
زما کسی ندارد طمع یا وری
و اگر و سیان نیست آو بشنیم
که ما را بود پس خداوند یار
و اگر شهر یاری مر هست از تو
نه وابسته را می کسی می ما
کجا رفت آن دین ایمان کجا
کجا آن چاکر عجب ویش و فشن
نگردیم از هر چه کردیم ما
بفرمان ما بجهل ما دست داد
که این ملک هست از آن ما
بشمشیر این ملک سر کرده ایم
نه افسر که خود عاقبت سر دهد
نگیریم ساو و نخواهیم بلج

که سلطان اگر داد دولت دهد
 که هم کیش و هم دین ایشان بود
 پذیرا اگر نیست این داری
 اگر و میان نیست آمیزشیم
 بر آشفست از رایشان خواندگار
 اگر چه شرم یاری مرهست از بخت
 نه پابند ایمانی ایامی ما
 کجارت آن عهد و پیمان کجا
 کجارت آن عهد تنجه و شش
 ز آئین خود بر نگر ویم ما
 کشتاد انچه یا بد ز بست و کشت
 بشش صد قریب سرخ و ران
 جهان جمله زیر و زبر کرده ایم
 ز ماه که سر تا بد افشرد
 نهد هر که سر پیش بخشیم تلج

کسی از اینان حکومت دهد
 گر انیسان بود کار آسان بود
 ز ما کس ندارد و طمع یاوری
 و گر و میان نیست آویزیم
 که مار بود پس خداوند یار
 و گر شهر یاری مرهست از بخت
 نه وابسته رومی کس می ما
 کجارت آن دین و ایمان کجا
 کجا آن چاکر چاه و ریش و فیش
 نگر ویم از هر چه کردیم ما
 بفرمان ما جمله را دست و پا
 که این ملک هست از آن ما
 بشمشیر این ملک سر کرده ایم
 نه افسر که خود عاقبت سرود
 نگیزیم ساء و نخواستیم بلج

درین خانه بیگانه را با نیت
 ز سلطان شنیدند چون این سخن
 بجایهای خود رفت هر یک شتاب
 باند اکثر در ازین در شگفت
 چه دانست کان نو مثال بلند
 چه دانست کان کوکب خانه تاب
 چه دانست کان تازه مستند
 چه دانست کاین نو بکار آمده
 چه دانست کاسکندر فیثوس
 ولیکن ازان گفته ننگ آمدش
 جواز جنگ هرگز گزیرش نبود
 برآمد چو خورشید با عزم خرم
 برآر است فوجی انجم فروز
 ازین سوی سلطان بهنگ جنگ
 بلشکر شکستن کلاه بر شکست

و آید بمهر و وفا عار نیست
 بر گنده شده آن همه انجمن
 شود محو آن جسم بر آفتاب
 که آسان بی کار نتوان گرفت
 به نخل کین میبیرساند گزند
 بعالم فروزی شود آفتاب
 سر خود رساند بعمرش بین
 دم کار چابک سوار آمده
 کندرا فکند جانب دپوروس
 که پائندین و بسنگ آیدش
 بکف حیل جز تیغ و تیرش نبود
 بمیدان نرم از شبستان نرم
 دم جان گزائی ز کزوم فروز
 کمر بست و شد بر جهان کایتنگ
 که رنگ رخ مهر و در شکست

مستعار آمده بود به کسب و کار

درین خانه بیگانه را با نیت
 ز سلطان شنیدند چون این سخن
 بجایهای خود رفت هر یک شتاب
 باند اکثر در ازین در شگفت
 چه دانست کان نو مثال بلند
 چه دانست کان کوکب خانه تاب
 چه دانست کان تازه مستند
 چه دانست کاین نو بکار آمده
 چه دانست کاسکندر فیثوس
 ولیکن ازان گفته ننگ آمدش
 جواز جنگ هرگز گزیرش نبود
 برآمد چو خورشید با عزم خرم
 برآر است فوجی انجم فروز
 ازین سوی سلطان بهنگ جنگ
 بلشکر شکستن کلاه بر شکست

بهر سو فرستاد و فرمان جنگ	که آمد سپه سومی میدان جنگ
آغاز جنگ و رم و روس	
دو جبهه لشکر برانگیختند	بجون و رنجین می کف رنجینند
دو سکن دراز راه از نزدیکی	بجون کرده و جبهه نزدیک
دو شمع از دو سو رخ برافروختند	نه بر و نه ناخاها سوزفتند
دو صیاد گوی که افکنده شست	که دانه که ماهی که آرد و بست
دو لشکر روان شد ب میدان کین	بجنبش در آمد زمان زمین
دو آتش بجنبش و دو فوج گران	دو کوه از دو سو گشته گویان
شمنه شو آمو ده کار شد	بلیغا رخود هم بلیغا شد
یکی دشت لشکر فزون از شمار	و گرسه کشتان را بخود کرده یار
و سلطان کسانیکه سزا یافتند	بپا بوس او سوری یافتند
بر گاه او در سپاه آمدند	شتم کرده و دو خواه آمدند
چو انجم ز خورشید روتافته	به پیشه اسب باه جا یافته
بر ریاسی و نیوب آمد چو شاه	بماهی گرفتن چو رخشند ماه
مرا این شور و غوغا بسلطان رسید	که سیلاب سختی بعبان رسید

19

[illegible]

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

[illegible]

pdf.tarikhema.org

درای موده بخون
مردود و دل
تختیست هم غنیمت
نشد از لاله جنگ
قلعه میری توان رفت
بازند و یک تراز
مجنبتی که بلبل رنگ
چشمه زار
از جانب دکان

بدم آن عمارت بپایان رسید
بتوب و عراوه بخیل و ستور
ازین سو خدنگی و سنگی نجست
ندانم که این تازه نیزنگ است
در اینجا بود رای زن ادور
یکلی از طبع افسران گشته کور
فلک حرفتی طرفه ایجاد کرد
و گزاشین که سالاران زمرگاه
سردار ۱۲
که گزاش کرد و س زور آورد
چنان حمله زد بر دوش تاب
و علی مرد و پیکار رسم و قه
سپاهی که در طالعش هست اوج
کسی که ابتال شد بهر کاب
ازان پس چو روی سپه پیش رفت
چه گویم جبار بر عایا که پشت

قصا گفت شوا آسمان شد پرید
از ور و سیان کرده ناکه عبور
نه یکایک عیدت نیست یکایک است
شبه راز جنگ انیمه ننگ است
که به جای خود هست هر یک بجای
که افتاده در گور از صید کور
که در جنگ زر کار پولاد کرد
بدین حیا و مصلحت موده
ازان سو بدین سو عبور آورد
که یاقوتی خون مایه و غرق آب
همان میکن دکان کند کرد کار
از فوج همیشه بودنی زمون
که کویش بود سنگ سار و ذاب
بهر جا که شد شرمی از غولش رفت
تو گوئی ز سر آب دریا که شد

بدم آن عمارت بپایان رسید
بتوب و عراوه بخیل و ستور
ازین سو خدنگی و سنگی نجست
ندانم که این تازه نیزنگ است
در اینجا بود رای زن ادور
یکلی از طبع افسران گشته کور
فلک حرفتی طرفه ایجاد کرد
و گزاشین که سالاران زمرگاه
سردار ۱۲
که گزاش کرد و س زور آورد
چنان حمله زد بر دوش تاب
و علی مرد و پیکار رسم و قه
سپاهی که در طالعش هست اوج
کسی که ابتال شد بهر کاب
ازان پس چو روی سپه پیش رفت
چه گویم جبار بر عایا که پشت

بدم آن عمارت بپایان رسید
بتوب و عراوه بخیل و ستور
ازین سو خدنگی و سنگی نجست
ندانم که این تازه نیزنگ است
در اینجا بود رای زن ادور
یکلی از طبع افسران گشته کور
فلک حرفتی طرفه ایجاد کرد
و گزاشین که سالاران زمرگاه
سردار ۱۲
که گزاش کرد و س زور آورد
چنان حمله زد بر دوش تاب
و علی مرد و پیکار رسم و قه
سپاهی که در طالعش هست اوج
کسی که ابتال شد بهر کاب
ازان پس چو روی سپه پیش رفت
چه گویم جبار بر عایا که پشت

بدم آن عمارت بپایان رسید
بتوب و عراوه بخیل و ستور
ازین سو خدنگی و سنگی نجست
ندانم که این تازه نیزنگ است
در اینجا بود رای زن ادور
یکلی از طبع افسران گشته کور
فلک حرفتی طرفه ایجاد کرد
و گزاشین که سالاران زمرگاه
سردار ۱۲
که گزاش کرد و س زور آورد
چنان حمله زد بر دوش تاب
و علی مرد و پیکار رسم و قه
سپاهی که در طالعش هست اوج
کسی که ابتال شد بهر کاب
ازان پس چو روی سپه پیش رفت
چه گویم جبار بر عایا که پشت

[illegible]

درینا که در خواش ملک جم کمانها بخون ریختن کرده زده هوس سروان رکن پای مال بابر و گره بر جبین چین زن دل پادشاهان بودیش چو جابر سه تخت زرین کنند هوس راهبر چون بنمرو و شد کجاست کجا راند این مشت غا هوس هر کجا دانه خرمن کند گذارش گرد استان تیز که چون رویان هر طرف نختند بر آشفست سلطان ازین ار کو که سالار عثمان جنگ آن مای بر آراست آه سپید صفت شکن همه کاروان وقواعد شناس	جهانی بود تشنه خون هم زهر چه از بهر این چند گده چه شرمه رو و در سر ملک مال در کین مزن مین مزن مین که دارند حرص و هوا بیشتر عجب نیست که قصد پریشان کنند بسوخی فلک فت و مرد و دشت باب و باتش سگات لاساک بخواد که پروین بدامن کند بدین گونه نوک قلم کرده تیز بهر ناحیت فتنه بگنجیند بفرمود و بنوشت فرمان دیر زایوان بمیدان شود و گرای قشونی ز ترکان شمشیر زن چو ایمان خود حمله محکم اساس
--	--

در این کتاب که در خواش ملک جم... (vertical text in the middle)

چون پادشاهان... (top marginalia)

در این کتاب که در خواش ملک جم... (left marginalia)

در این کتاب که در خواش ملک جم... (bottom right marginalia)

tarikhema.ir

tarikhema.ir

که بوسید خاک در میرزا
تو گوئی ز فرشتن بهر شش رساند
نیایشن بایشان از شش زرشاه
زمین ابو سید و نصرت گرفت
و آمد چو ماه و برآمد چو نهج
چو آب خاک و چو آبش آب
قضا در کاب و قدر و عنان
بیکبار و محکم تراز باره سخت
یکی کننده برگردان کنندمند
نه باسیم و زربل آن گرفت
بهراشکری فسرری را گذشت
بهراشکری پیکری لشکری
چو بالای چاه اژدهای سترگ
بگردون گردونه راس و دنب
که خرطوم پیلای ببالای پیل

صاحب‌ای بی‌شبیعه و ده‌گوییای بی‌جلی یا غرضومرسل بر پشت پیل نامه است ۱۱۰۴

۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷

کند خورده را همچنان با زتی
 چو جفاک کش جا بود بر تنگ
 بر آسپاه و آسپندان سپاه
 که همچون بلو نه زهرم بشکند
 بر آورده بازوی آهستی
 کمر در کمر کش بکش صف بصف
 بهر حست و خیزی تنگی دند
 همه مهره و همتگ و همفرض
 که دست از عنان رفته باز بر
 سپه زوی بانگ آسپنگ
 گهی ره گریخته چون سحرگاه
 گهی چون کمان گاه نماند سحر
 گهی گرد همچون حصار شده
 بی هم روان گاه مانند محور
 بر آورده بزم آبا همتگ زبیر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

میں نے اپنے لیے ایک نیا ہیرو بنایا ہے۔ وہ ایک ایسا ہیرو ہے جس کی مدد سے میں اپنی زندگی بھر کے لیے سیکھ سکتا ہوں۔

باین یال و گویال بن بربوبا
 پلونه نه خارست فی بیستون
 گر آن هست آتش شاموچ آب
 ز طعن شنشاه و تشیع دی
 چو دارا بهر یک ندر انمود
 که فرو اسیاری متال و خبت
 بنالید هر یک که تازنده ایم
 به پینی که فرس و اچا میکنیم
 شنشاه قوی دل چو شازنیا
 بیاساقی آن می که موثر آمد
 بمن ده که تنها بگردون زخم

نمی آید از دست تان بچار
 چراگشته چون تیشه سرانگون
 بکوشید کاتش نشیند شتاب
 چو شد رنگ شان درونخ پر خوی
 نهان آنچه بود آشکار انمود
 بکوشید و کار و پیکار سخت
 شه و حکم شه را بجان بنده ایم
 چه بپگاه بر ملا میکنیم
 شنید از رزمگه جانب خواجگاه
 بیک جرعه خونم جوش آورد
 بخورشید تا بان شب خون زخم

شب آمدن در زنگاه

چو خاقان چین بر حبش کرد فریه
 ازان دلربا بقبتان شکفت
 کواکب درخشان شب تیره بود
 بسی لعبت چینی آمد اسیر
 بر بکمره جای خاقان گرفت
 چو زنگی که در خنده دندان نمود

چو خاقان چین بر حبش کرد فریه
 ازان دلربا بقبتان شکفت
 کواکب درخشان شب تیره بود
 بسی لعبت چینی آمد اسیر
 بر بکمره جای خاقان گرفت
 چو زنگی که در خنده دندان نمود

فغان و دیای مروت
مستخبل و کوس
دشمن در دهن
بیکسای مهره
دلستان تاسا
فغانسین خراسان
در نظر کشید
فغان و کرد و میهمان
ناید و بلاوان
فغانسون

[illegible]

خزیده بسور انهامار و مور
تبیره ز شوریدن آمد خموش
شب از تیرگی همچو بیتا ره بود
فرورفته شمشیر باد زنیام
دولشکر بر آسود از ترک تاز
شد از خواب خور هر کسی تلخام
یکی را ز دل رفته صبر و قرار
که فردا چنبر روی کار آورند
که جای باشد بالای زین
که آوست باشد نگارین چون
یکی بود بیدار چون بخت خوش
که یار شب ششم رسد گاه کن
جمع سعادت بشمارم ده
بر آسوده در آشیانها طیور
نقیبان بر آورده هر سو خروش
سگان را ز غوغا گلو پاره بود
چو شیران بر حمله اندر گنم
بار اگه هر یک رفته باز
که فردا همان آتش باشد بیا
نمی برد خوابش درین اضطراب
چه سه ها که بالای دار آورند
که افکند آسمان بزمین
که اجاسه در بر بونیس لگون
نیایش کنان سر در افکنده پیش
در از دست این قصه کوتاه کن
درین ظلمت آب حیاتم ده

فتحیابے عثمان یاشا سپہدار سلطان

بِجَالَمِ كَرَفَتْنِ عَالَمِ بِرُكْشِيدِ

جو غفور صہیں سزا خاور گشتہ

عاشق خورشید و غمخوار ماه تابان
نوشته کربلا در کاغذ گلابی
فانی سست کافین
نوشتہ کرد کہ بود جبین
چرخ سے از ریزد کیجا
و غیر حاصل شود را
عاشق آتش دلیم نیست
خود را خون دشمن مبین
کتاب دفع ایام و دوا تقوت
نوشته در کاغذ شکرستان
لیکنون فانی مانے

ستر و نوازین لوح فیروزه رنگ
 چو سیلاب سخت از دوسو بخند
 و دوا بر سیه و خر و ش آید
 چو سیاره وثابت افزون کرم
 که بیار بجست شهنشاه روستا
 که بدخواه سلطان خجور گشت
 که ز خون ترکان آمد بخوش
 که اسی مردمیدان بمیان فرآ
 که در سینه و لها از ان می پخت
 که باشد کلید دستخ تیغ
 نکرده نهاری دنی شسته روی
 یلان چون نهنگان گشت غمت
 بپرواز چون کاه کوه آید
 جهان را بر از فتنه و شور کرد
 چو انبوه کردم ز پس لشکری

ۛ ملاوان اژدها بیگر تو به با شایا مسلم

۴۰ زنگام از دست داد
 ۴۱ یک تنگ از دست داد
 ۴۲ یک تنگ از دست داد
 ۴۳ یک تنگ از دست داد
 ۴۴ یک تنگ از دست داد
 ۴۵ یک تنگ از دست داد
 ۴۶ یک تنگ از دست داد
 ۴۷ یک تنگ از دست داد
 ۴۸ یک تنگ از دست داد
 ۴۹ یک تنگ از دست داد
 ۵۰ یک تنگ از دست داد

[illegible][illegible]

و عاخره باز نامه و جواب
برداشتن گاهه یکی کول
و نظاره و حبس و سکه
موقوفه بی پایان شادوم
مکان مسکوت
در قباب و تابوتی
باشم و در داد و در شون
خودش در آوار حمل و در
نسخه

[illegible][illegible]

pdf.tarikhema.org

عیاں ہند آسکار نمود
 شدی حملہ آور چو برگلہ شیر
 بداندیش اگر دہ دعوت برگ
 کہ بہا برائیم آزر شکست
 بخندق شدہ سنگ راہ عبور
 چو مغلوب نزدیک غالب سید
 بنافش سپرد و برآمد ز پشت
 کہ افغان روسی سپہ شد بلند
 مگو نیزہ کان نخل ^{آہ و فغان} و قواں بود
 چو موران بیماری درآوختند
 چو بر شعلہ شمع بر در انگان
 بدوقی کہ اہل ہوسن شکر
 کہ نصر من اللہ و فتح قریب
 شدہ حملہ آور بکیبارگی
 پیادہ بر آوردہ گردار سوا

فایز کے مہربانی
فوج و سلاطین کے لئے
میری خوشنویسی کے لئے
شجاعت و درویشی
کلمہ گو و سنیان شری
دانش و لکڑی
شہیدان و ظفر خاں
بالکھن و سلطان فخر
کرنامہ فرستاد فوج
نیکان بود و دولت
اگر کسی اور شہید کا نام
لاؤ

۱- کونینا
 ۲- کونینا
 ۳- کونینا
 ۴- کونینا
 ۵- کونینا
 ۶- کونینا
 ۷- کونینا
 ۸- کونینا
 ۹- کونینا
 ۱۰- کونینا

۳۵
 ۱۰۰ سنگ را در مجبور
 این را از راه گداز نمودن
 در قوت آن درخت
 در جزیره هم در مین و سون
 در بوم و آن بصورت آدمی
 در جومات و گازی بنی
 در آن صورتها خدا
 عجیب و غریب برست
 در آن نیکند در جواب
 در آن

این دیار را به دست چپ و چپ را به دست راست جانبد

[illegible]

لوانی خلف کرده و ترکان بلند بسا کس شد از شربت مرگ سیر بسی خانه کان روز بر باد شد	که شد در جهان نام عثمان بلند بسا کس که آن زنده آمد سیر بجز ایسکه زندانی آباد شد
مضطر شدن شهنشاه روس	
شهنشاه چون از سر کوه دید فرو ریخت از چشم غم دیده خون و انداخت بر هر دو خود نقاب سبک از سر کوه آمد فرد بی صیب آه و در آمد و سیر باهی گرفتن در افکنده شست رخ چون گلشن زعفران زار بود	که روی سپهر انهر میت رسید دلش خون بگر خون و دیده خون جهان تیره شد چون گرفت نقاب بی آفتاب سر کوه بود چه دانست که او کند صید شیر همش شست و هم فکته بی دست ولیکن لب از خنده سیر از لب بود
خبر دادن عثمان پاشا از فتحیابی سلطان دم	
پسر ارعمان چو شد فتحیاب بسر رشته تلکرافت از مصاف که اقبال سلطان جم پندایم	غنیمت بدست آمدن حسیاب بسا سلطان خبر داد پاک از گرفت عدد کرد بی گم به چکا رسن

۴۶

ویدایح از
آنست که در لیس و
لاحت دروغی است
که یاد روزی که یاد
چو برست از تنک گاه
بیاورد در دین و عیان
که یاد و دین با تو
بسمه را با تو
باعتبار از حق تو
دخون یکدم از بیلم
دنا کام است
و این حال زمانه
نا سبب حال شده
تجیب کاغذ شده
منیش بخون شده
خطاب
میت
دخون سراسر گل در
و اب که به چشم نیست
فرزین گل و لاله که
آدمی و جانوران در آن
دین نیست
و در آن آواز و
میرفت از

سز و گرجین فتح و نصرت دهند
جهانی ز شادی پر آوازه شد
مخاطب بثمان غازی شد او
که کلگون کند چهره فرزون
وز و بر من آتش گلستان شود

خالی شدن یلونه از عثمان با شتا

که گم لعل و گنجینه آتش ز سنگ
یکی می بجام و یکی خون بجام
یکی را دهن بجای اندر خلافت
سگمان را بشیران در آرد پشور
گل از خامی بیند آزارها
بسی مرغ زیرک در آرد بدم
نه آزاوه کو گرفتار نیست
ز زندان بر آرد بالوان بر
بود در و تلخ نیست سار تب

مجلس آراء و مذاکره
مجلس استماع و گزارش
مجلس نظارت و بازرسی
مجلس تدبیر و تصمیم

استاد ارشد و عالی حضرت مولانا محمد باقر خاوری
 در شهر مشهد مقدس
 در روز دوشنبه ۱۲۰۲
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۰۲
 در روز دوشنبه ۱۲۰۲
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۰۲

شود خون چو فاسد بیاید کیند کند کار هر دم جگر خستنگ چنین میگذازد سخن او برست بجنگ الکنند رکر باز بست بفسر بود شکر بر آستن شده لشکری جمع جبهه دوم و گر ماند جسم نیر لاغر نماند نشد ره شب جز به تیغ و سپهر ارا به کش آمد بمیدان کین که بگذر خمی سنگ مانند موم نیامد برون دست از آستین زمین پر ز گردان هوا پر ز گرد نم از ابر راه چکیدن نیافت ستوه از هجوم آمد آن مرز بوم کلمه از روانی به کیطرت	ز خون نیزی آسایش آید بدید کشایش پدید آرد آستنگ گذارنده سر گذشت نخست که چون خور و روی و شکست برابر و گرفته بود بکینج استن ز شمشیر روده و دشت و مجرور بجائی کس از اهل لشکر نماند زخمی پویه چند آنکه یک نظر چه گنا و سپهر چه کافورین مبر آفت در گرم شد از هجوم ز انبوه میر و یار و یمین شد از بسکه در عرصه گاه خبر گل از خاک حای و میدان نیافت دگر کرده گرد و پلوه هجوم ز یک سوی روی سپهر و بصفت
---	--

۴۹
 در وقت نماز جنگ
 حال بودند ۱۲
 در عرصه گاه و بگاه
 پهلوانان جنگ از هجوم
 جنگ شده و دگر گل
 خاک و دیمک از زمین
 سر آمدن نمی توانست
 و چنین می توانست
 در وقت نماز جنگ

در وقت نماز جنگ
 در وقت نماز جنگ
 در وقت نماز جنگ
 در وقت نماز جنگ
 در وقت نماز جنگ

pdf.tarikhema.org

که ابر سپه زانکه بار آمده
بیست ده بده صد بعد بکزار
که شمشیر نامد برون از نیام
ز چهر کار بر نقطه شد کار تنگ
بدانش در ان کار شد کار بند
که فرز اتگی عین مرد انگیست
ره سبیل نتوان گرفتن نجس
نه جنگ است آن بلکه ننگ و ننگ
بود خون خلقی بگردن مرا
نه شب خواب و فی صبح کرده نا
همان به که خود را بدشمن دهم
از ان به که ویران جهانی شود
بحسن صلح صلح دیگر نند
که با بخت و طالع نشاید ستیز
نظر بر نشان اند و یگان به

وای صحرایی
 مانده و زبانی خاسی
 موزون پاک که کلمات آن
 می نویسد و خضی طاعت
 زیرا که این مایه خود را در آب
 انجده هست چون در آب
 افتال بود و تا آن بل
 بل شکر فلفله می بجه
 واقع شده " فاحش
 و یک با الفخ کمان
 فاحشی به
 ۵۳
 از صحرایی
 چون دار و دار

[illegible]

کرم و زان و نو جوان
شیر و بانی و پادشاه
غنی و مستغن و آزاد و د
مملوک و برادر و من
ای و ام و صاحب و مالک
زبان من و سخن
کرم و زان و نو جوان
شیر و بانی و پادشاه
غنی و مستغن و آزاد و د
مملوک و برادر و من
ای و ام و صاحب و مالک
زبان من و سخن

[illegible]

که او کرد و در صلح اصلاح هم
که بشکست صفرا چو سر کاکبین
قضا هفت اندام اول کشود
که تحلیل شد در دیرینه

بقیہ حال بعد از خالی شدن پلونه و صلح با ہم

کجا فرستم از عرصهٔ سکارزار
سخن باز رانم از ان بای لغز
که روسی سپه چون پلونه گرفت
بفوج سلیمان ^{نام دره کوه ۱۱} در آمد شکست
ز شب کجا شبشب برون آمد
و عایای قارص ^{نام شهر در کیش ۱۲} بل کینه داشت
بهر جایی آورده روسی هجوم
خسکه رده روسیان کنسخت
بهر جا که روسی سپه داشت جا
زهر سترلی جنگ ناکرده رفت

که باشد نهوزم بدان عرصه کا
 برون آورد کلکم ز پوست مغز
 جهان صورت باز گو نه گرفت
 که مهر سلیمانیش شد ز دست
 ولی کس چه داند که چون آمده
 که مختار باشد گدشت و گدشت
 چه در ارض و چه در مزر و رم
 بجز باو کس خاک میداننجیت
 بآن پایی مردی نفیست و پای
 ندانم چهار پس نهوده رفت

* جنگ اندازند
ساخته در میسران
دو پنج و شش آن آهمن
که بپندی گویم که گویین

انسان سست و نامردمان
و آن موجب هلاکت
باغضال محضت اند
که شود اشارت
ست که از نظر

pdf.tarikhema.org

این کتاب از جانب حضرت
 علامه سید محمد باقر
 در شهر کربلا در روز
 پنجشنبه ۱۲۰۴
 در محراب حضرت
 در کربلا
 در روز
 پنجشنبه ۱۲۰۴

جهان داده خود از و بازخواست که خصمت بثمان سپیدار داد نمود و آنچه آمد سزاوار داد سستی سر و او شان پر بار شد که پابوس خدمت بجا آورد بهر سویی کرده هجوم اهل دم لگو آب جو آبر و آمده سمک تا سمار و صلائی بعام کو اکب بنظار د خیره شبنم نو از نازگان در نوا آمده هو الاله و گل برده کرد بار روان گشت گوئی ز دریای خود بلی قطره آخر بمان رسید که سلطان به پیشانیش بوسه داد که تمنای عثمانی خاص بود	چو اندکارهای جهان کرد دست بناچار دستوری بار داد نوازش بسے کرد در کار او ز بس شاد و خرم سپیدار شد سر عزت او بگردون رسید سوز و رم آمد از ان مرز بوم و گر آتک رفت نه بجا آمده همه فوج بحسری بجا سلام گرمی بر سر و پیر شبنم سپه بهم بطبل و در آمده فلک انجم آورد و همسفر چو از مرکب و دوی آمد فرد سختین بپابوس سلطان رسید مه و محضر اداع بر دل نهاد لگو بوسه تمنای اخلاص بود
---	---

این کتاب از جانب حضرت
 علامه سید محمد باقر
 در شهر کربلا در روز
 پنجشنبه ۱۲۰۴
 در محراب حضرت
 در کربلا
 در روز
 پنجشنبه ۱۲۰۴

این کتاب از جانب حضرت
 علامه سید محمد باقر
 در شهر کربلا در روز
 پنجشنبه ۱۲۰۴
 در محراب حضرت
 در کربلا
 در روز
 پنجشنبه ۱۲۰۴

الا ای سخن سنج دانش پسند
 قلم از ره نکته را می گذشت
 زبان آوری تا کجا بیدریغ
 عنان درکش فتمی ابرش من
 کمان را مکن زه که نخچیر نیست
 چه گویم که شرمم ازین گفته باد
 هنوزم تبرکش و دود تیرست

زبان درکش فتمی ان چون چند
 رگ ابراز و دفشانی گذشت
 ستیزه نباید چو شد کند تیغ
 درین عرصه خود ابرتش من
 نه نخچیر در حبه یک تیر نیست
 بناگفته عذر من پذیرفته باد
 جهان پر زهر گونه نخچیرست

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

هنوزم بود همچنان تیغ تیز
زبان تا بگفتار شد رام
من این داستان را که بشستم کار
ز آجسار با انچه اندوختم
زقت دیم و تا خیر بمن گیر
چو بگذشت این نظم از من نظام
چو خود نام این نامه قصرت
مرا این داستان را که خوانیم با
ز آثر رنگ نقش و نگار غریبه
بسالش نوشت این چند کلمه
هزار و دصد هشت و پنج و نو
امیدم چنان هست از کردگار
بود آرزویم زورگار و او
بیا ساقی آن باد و یه نشین
بمن ده که تا راج هو ششم کند

هنوزم همان دستگاه ستمیز
 چه پنجه‌گیر کان نیست دردم ما
 همانا ز ما بے بود یا دگار
 سواد دل انس و زافروتم
 که زو نیست اهل سخن را گزیده
 بنام آفرانم بر آورده نام
 اگر قلب آن میکشنی بهیتر
 بماند ز ما و منسایم ما
 همین بس بود یا دگار غزین
 که زین نامه افرو قد ر سخن
 که دادم درین نامه داو خرد
 که باشم بر آتش مدام ستود
 که رو بر نگر و انم از راد
 که ماندست باقی زرد و سپین
 بتاراج پو شتم خموشم کند

59

کتابت مشایخ و مشایخ
قلب نامہ فیض
شود و این کتاب میں
اس موسم شد
ازین نام کتاب
نام کتاب
اصول و اشکال
وضعی و اشکال
بود و این کتاب
اشکال و اشکال
تخلص نام
در

المعاصي في يومه
تجاوز الله عن جميع
عبد المذلل
للعب الآس
كل يوم في الحسنة
ديت ذوق في
محمدي العبد
در فرموده
دو غریب
در فرموده
علامت
خلق و

بیا نوحه اتقال سلطان عبدالغفر بن وزیر تخت نشینی سلطان ارجان کشته شدن
دو بانادان محمد بطریق خنجره بدخله نتیجه طبع مصنف علام دم فیضه العام

سلطان عبدالغفر بن وزیر تخت نشینی	بر خاست تخت کشت ناله خود را
نشانده مراد بجایینش چو خدا	کرده و فرار اسرار اوت و زرا

تقریظ از تاج فکر علم افراز حربه خنجره معنی معنی عبدالعلی مدرسی

ای بسلوه بزم وزم اورا کاینگ	زیر و بم ساز او بود یک آیینک
آوانده محمدان واکار ه قمر	گرشورش جنگ است که نویز جنگ

انکه فرخ ماهی لوامی ش سامی ظموصطفوی ظلمت کشای و م و شام گردیده بططنه
جلال سلیقه بر نش آوانده کوس کا و سیان فرو نشاند ه انامی او و الفقار است فرمود
غزیر رفاهه و قانع کار حواله نمود تا آنچه از تیغ خونریز غایان وانی گیر رنگ ظهار خوش اعتبار
بزی و خانه بین مان و بسته گان و است عثمانی از حلقه اطاعت بد حربه و روس تار و پود
عمیسته از هم گسسته صدای طبل جنگ بجوش آمد و خون جان شان را ن بجوش و زبیر لوس
لشکری بلک فرستاده اطاعت را سعادت پنداشت خدایو صفر فرزند غزیر از کار سلطان
غزیر داشت خواه عزیر الدین غزیر از بند بر خاسته جرأت از فرو می هت زطای
خو استر تیغ زان ز آب داو و کند خیال تاب رخس اندیشه بجولان در آورد و گرد از
میدان بر آورد و زهره فرسایاب آب گشت از لوک خام چکید و ووشن ترم رنگ شد

سلطان عبدالغفر بن وزیر تخت نشینی
نشانده مراد بجایینش چو خدا
کرده و فرار اسرار اوت و زرا
تقریظ از تاج فکر علم افراز حربه خنجره معنی معنی عبدالعلی مدرسی
ای بسلوه بزم وزم اورا کاینگ
آوانده محمدان واکار ه قمر
زیر و بم ساز او بود یک آیینک
گرشورش جنگ است که نویز جنگ
انکه فرخ ماهی لوامی ش سامی ظموصطفوی ظلمت کشای و م و شام گردیده بططنه
جلال سلیقه بر نش آوانده کوس کا و سیان فرو نشاند ه انامی او و الفقار است فرمود
غزیر رفاهه و قانع کار حواله نمود تا آنچه از تیغ خونریز غایان وانی گیر رنگ ظهار خوش اعتبار
بزی و خانه بین مان و بسته گان و است عثمانی از حلقه اطاعت بد حربه و روس تار و پود
عمیسته از هم گسسته صدای طبل جنگ بجوش آمد و خون جان شان را ن بجوش و زبیر لوس
لشکری بلک فرستاده اطاعت را سعادت پنداشت خدایو صفر فرزند غزیر از کار سلطان
غزیر داشت خواه عزیر الدین غزیر از بند بر خاسته جرأت از فرو می هت زطای
خو استر تیغ زان ز آب داو و کند خیال تاب رخس اندیشه بجولان در آورد و گرد از
میدان بر آورد و زهره فرسایاب آب گشت از لوک خام چکید و ووشن ترم رنگ شد

و از روی شاهنامه پدید آمدنش دم تقطیع اشواران کرد که شمشیر تیرکان بالشرک روس و
 خیال شلی مندا بن جهان او بخت کبر باوشی و کینه اسکنر فایقین با منش از مریج بیان
 یافت که بختان بوم هم ازین و غلامه اش از دوات در قلم و دره جبل سواریت از افراسیاب
 رنگین انازم کونی فریج در فوج روسیاند به گفته روی گلفروش سوار و شکیب
 سیرم ما با صفت بصفت روسیاند با تم خود سیه پوش بنام ایزد بهارین نامه نگاشته
 بحال کشتگان بمنزل مریجان کاشته یارب در جهان معجزه بتغای سلطانی
 و در جهان مشرف بعطای یزدانی با و خان والا شان ذوالمفاسر
 محمد عبدالرحمن خان شاکر این نامه را دستور العمل سخن دیده بطبعش دستور می داد
 دست بر دیده و دل و شن سواوان نهاد و مناکه محرر این تقریر نظم محشی آن مژده نمانی
 کلام فروغ تخلص عیب اعلی نام تاریخ تصنیف و طببعش سروده حواله قلم نموده ام

قطعه تاریخ تصنیف

تبعه انظم عزیز الدین عزیز	آنکه در ملک سخن و طبل و کوس
بر شمشیر تیرکان شد عیان	شد فراموش و نشان گوی و طوس
سال تصنیفش رقم کرده فروغ	هست حال منگاده و موم و روس

قطعه تاریخ طببع

طببع شد تا جنگ دم در و در تصنیف عزیز	که بر او شگشت روشن دیده کی کوس
بیش این افسانه نو دفتر بار پند و دان	داستان رستم و داستان گوی و طوس

پست کرد و از شنایانک طبع کوس گفت نامی نامه بشد بنگ موم و روس	از سر پرغامه شور شهابه ز پاشست سال طبعش چون بر سیدم باقلای فروغ
ایضا از شایع طبع سخن سخن معنی آفرین شایع اجه نورالدین	
آنکه هر حرفش بود بدوشش آموزش و ال بازی طفلانه آمد داستان پوزال جنگل خنثی افتاد و تا بود از جنگ حال هست قیصر نامه نامی نامه ای اهل کمال	طبع شد این نامه تصنیف عزیز الدین عزیز جوهر تیغ جوهر دمی کان شد عیان قصه شرم کجا و حمله ترکان کجا سال طبعش از سر و ش غیب شرم زودا
ایضا از کلیل الخاطر محمد عبدالرحمن شاکر	
کان نظم آورده خوش علامه کاین چنین لکشی کشید از خانه جنگ روم و روس شد شهنشاه	هست قیصر نامه جنگ موم و روس آفرین بردست و بازوی کسی زور قمرش که ایصال طبع آن
استهوار	
چونکه این کتاب حسب منقشای قانون بستم ششم عیسوی و فلن بی جبر سرکار گویند انگلیشه گردید امید که کسی بدون اجازت راقم قصد طبع آن نکند فقط	
مجله روشن خاوری محمد عبدالرحمن بن ج	وجه مهر و دستخط بر غامته برای سند این یعنی که کتاب به مطبوع مطبع نظم است مهر و دستخط مهم شبت گردید

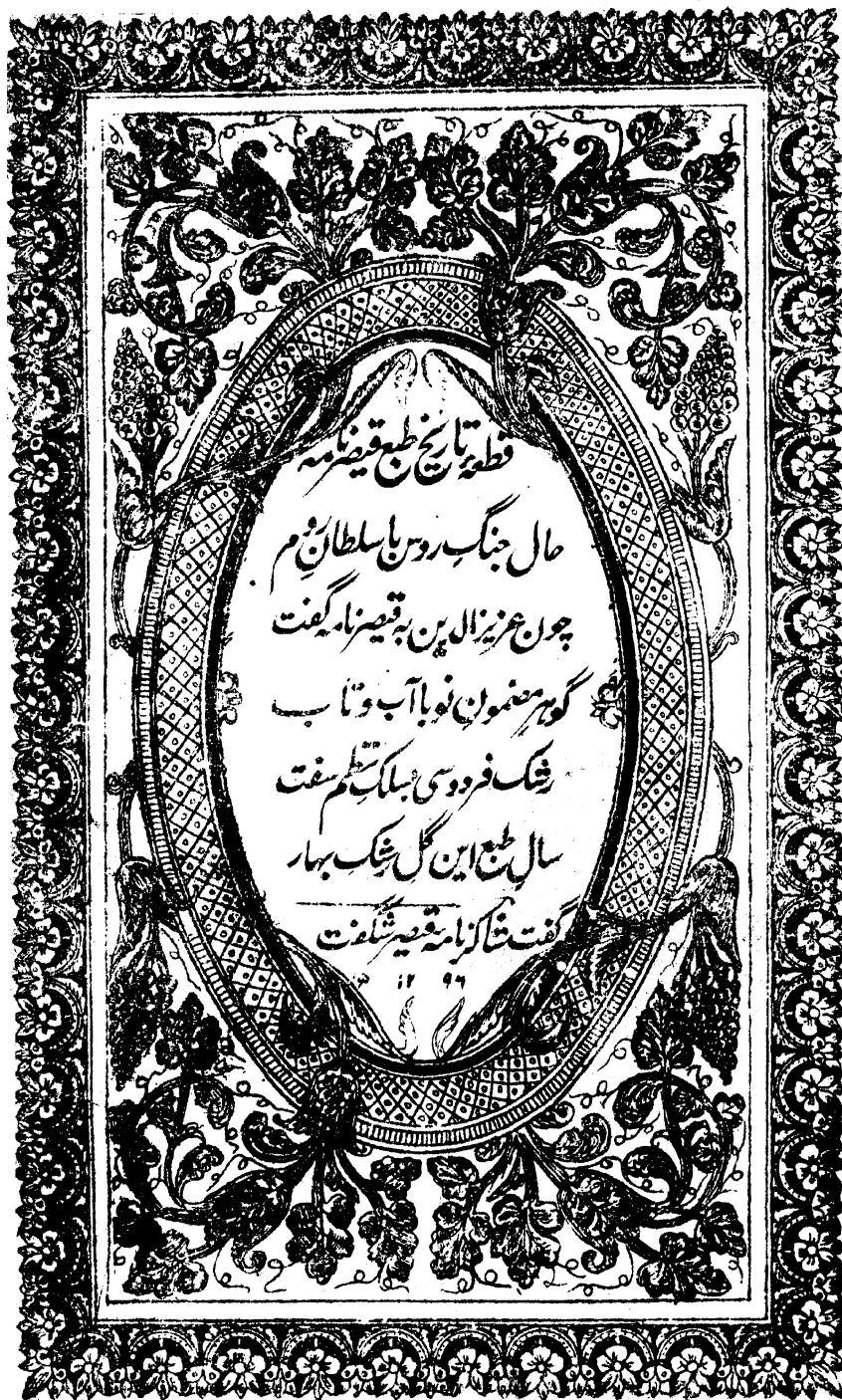
جدول خلاصه تواریخ سلاطین و مآثر احمد سلطان عبدالحکیم خان خلد الله

نمبر	اسامی سلاطین	سنه ولادت	سنه تلوک	سلطنت	بعثت	سنه وفات
۱	سلطان عثمان خان اول	۶۵۷ هجری	۶۹۹	۲۷	۶۹	۷۲۶
۲	سلطان ارخان	۶۸۷	۷۲۶	۳۵	۷۵	۷۶۱
۳	سلطان مروخان اول	۷۲۶	۷۶۱	۳۱	۶۵	۷۹۱
۴	سلطان یزید خان اول	۷۶۱	۷۹۱	۱۴	۴۴	۸۰۵
۵	سلطان محمد خان اول	۷۸۱	۸۱۶	۸	۴۳	۸۲۴
۶	سلطان مروخان ثانی	۸۰۶	۸۲۴	۲۶	۴۹	۸۵۵
۷	سلطان محمد خان ثانی	۸۳۲	۸۶۲	۳۶	۵۳	۸۹۶
۸	سلطان یزید خان ثانی	۸۵۱	۸۸۶	۳۲	۶۷	۹۱۸
۹	سلطان سلیم خان اول	۹۰۲	۹۱۸	۱۶	۵۴	۹۲۶
۱۰	سلطان سلیمان خان اول	۹۰۰	۹۲۶	۲۸	۷۴	۹۶۴
۱۱	سلطان سلیم خان ثانی	۹۲۹	۹۶۴	۶	۵۳	۹۸۲
۱۲	سلطان مروخان ثالث	۹۵۳	۹۹۲	۳۹	۵۰	۱۰۰۳
۱۳	سلطان محمد خان غازی ثالث	۹۷۴	۱۰۰۳	۹	۳۸	۱۰۱۲
۱۴	سلطان احمد خان اول	۹۹۸	۱۰۱۲	۱۴	۲۸	۱۰۲۶
۱۵	سلطان مصطفی خان اول	۱۰۰۰	۱۰۲۶	۲۶	۳۲	۱۰۳۲
۱۶	سلطان عثمان خان ثانی	۱۱۳	۱۰۲۷	۴	۱۹	۱۰۳۱

۶۴

نمبر	اسامی سلطانین	سلطنت	سجود	سلطنت	سجود	سنه و قمر
۱۴	سلطان مراد خان راج	۱۰۳۶	۱۰۳۶	۱۶	۳۹	۱۰۳۹
۱۵	سلطان ابراهیم خان اول	۱۰۳۷	۱۰۳۹	۹	۳۳	۱۰۵۸
۱۶	سلطان محمد خان راج	۱۰۵۱	۱۰۵۸	۲۱	۵۳	۱۱۰۲
۲۰	سلطان سلیمان خان ثانی	۱۰۵۲	۱۰۹۹	۲۸	۵۰	۱۱۰۴
۳۱	سلطان احمد خان ثانی	۱۰۶۲	۱۱۰۲	۳۰	۴۲	۱۱۰۶
۳۲	سلطان مصطفی خان ثانی	۱۰۶۳	۱۱۰۶	۲۹	۴۳	۱۱۰۶
۳۳	سلطان احمد خان ثالث	۱۰۸۴	۱۱۱۵	۲۸	۶۵	۱۱۴۹
۳۴	سلطان محمد خان اول	۱۱۰۸	۱۱۴۳	۲۵	۶۰	۱۱۶۸
۳۵	سلطان محمد خان ثالث	۱۱۱۲	۱۱۶۹	۳۰	۵۹	۱۱۶۱
۳۶	سلطان مصطفی خان ثالث	۱۱۲۹	۱۱۶۱	۱۶	۵۸	۱۱۹۶
۳۷	سلطان عبد الحمید خان اول	۱۱۳۷	۱۱۹۶	۱۶	۶۶	۱۲۰۳
۳۸	سلطان سلیم خان ثالث	۱۱۶۵	۱۲۰۳	۱۹	۴۸	۱۲۲۳
۳۹	سلطان مصطفی خان اول	۱۱۹۳	۱۲۲۲	۱	۳۰	۱۲۲۳
۴۰	سلطان محمد و خان ثانی	۱۱۹۹	۱۲۲۳	۳۲	۵۶	۱۲۵۵
۴۱	سلطان عبد الحمید خان	۱۲۳۹	۱۲۵۵	۲۲	۳۸۰	۱۲۶۶
۴۲	سلطان عبد العزیز خان	۱۲۴۶	۱۲۶۶	۱۶	۴۵	۱۲۹۳
۴۳	سلطان مراد خان خامس	۱۲۵۶	۱۲۹۳	۳۶	۰	عزلت
۴۴	سلطان عبد الحمید خان ثانی	۱۲۵۸	۱۲۹۳	۰	۰	نخستین

[illegible]



رساله فایده

از احسان تصنیفات مولانا جامی

قدس سره ضافه عام

در منظر نظام پرست و افق پرانی یابی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از تین مجزود ترین کلامی که قافیہ سخنان انجمن فصاحت بدان تکلم نمایند یعنی
 ستایش و نیایش حضرت واجب العطا یا جل جناب جلالة عنانک ساطعة کعبه کماله فیه
 از تو شغل بطریق ترین تقالی که عند لیبان حین بلاغت بدان ترنم نمایند اعنی و روض
 و حینت سرور کائنات صلواة الله علیه و علی آله و صحابه منوره می شود که این
 مختصر نسبت وافی بقواعد علم قوافی که بموجب اشاره بغض آرام حبیب صاحب و
 اعزه احباب صورت تحریر و بیست تقریر می یابد و امید واری بعنایات جنیت
 حضرت باری چنانست که بسعادت اصفا سرور و مخطوط و بعین رضا منظور و
 ملحوظ گردد و چون گل مجنبنده در آید لب اهل زینت و اگر ز گلشن لطفش وزد

pdf.tarikhema.org

و اگر ساکن واسطه شده باشد آن ساکن را اردن زاید گویند و الف و واو و یاء
 را اردن اصلی نامند و آن قافیه را اردن مرکب خوانند - چنانکه گفته اند **هـ**
 از ب که تمام آتش عشق تو گداخت و نتوانم از شمع ہی باز شناخت - و اردن
 ردن زایدش است چنانکه گفته اند **هـ** ردن زایدشش بود اے فردوس
 خاور و اوسین و شین و فادون - چو ساخت و سوخت و رخت - و کار و دوزخ و
 و کاست و پرست و زیت و داشت و گوشت و بافت و کوفت و زلفت و خواند
 و ماند و دانگ و مانند آن - و اردن و قافیه فارسی چون واو - و یا باشد -
 بر دو گونه است - معروف و مجهول - معروف آنست که ضمیه با قبل واو و کسر و تالی
 اشباع تمام کرده باشند - چون پور و پیر مجهول آنکه اشباع تمام نه کرده باشند
 چون شور و شیر پس این بلکه واجب آنست که معروف و مجهول را در یک شعر
 نگویند - چنانکه کمال سعید جمع کرده است - باعی بادل گفتم تو بارے اید کی
 کزن دوری بیازمن نزدیکی و دل گفت که بادمان و نفس عمریت و تاملیام
 بی بگی و تاریکی - و گاه باشد که یا مجهول را با کلمه عربی که اماله کرده باشند جمع
 کنند چنانکه انوری گفته است **هـ** تا ماه رویم از من بخ و در حجب دار و دوز
 دیده خواب دارد و دل شکیب دارد - و قید حرف ساکن را گویند
 غیر ردن که پیش از ردی باشد بے واسطه چون نون درین بیت - **هـ**

چون سر وقت صبور از افق بر آرد و چنگ دوزمانه تیز کند ناله مرا آهنگ - و حروف
 قید در فارسی ده است - چنانکه گفته اند **ه** اگر حروف قید را گیرند یاد دینیت و لفظ
 عجم از ده زیاد + ما و خا و را و ز و او سین و شین و غین و فا و فون و با باشد یقین
 چون ابر - و صبر و بخت و تحت و در و در و گرد - و بزم و وزم - و دست و دست - و پشت
 و گشت - و مغز و مغز - و سفت و گفت - و بند و بند - و چهر و چهر و اگر بنا سے قافیہ بر چو
 نهند رعایت قید در جمیع حروف لازم است - چون **ر** عد - و د عدد و بگردن و کز و حبیب
 و عیب و امثال آن تا سیس الفے را گویند که در میان او - و روی یک حرف
 متحرک واسطه باشد - و قافیہ موسے آن ست که این الف تا سیس - و در جمیع
 ابیات رعایت کنند چنانکه امیر اصفهانی گفته است - در قصیده که مطلعش
ه اے آنکه لاف سے زنی از دل که عاشق است و طربنی تک از زبان تو
 بادل موافق است - و شعرا سے عجم بر خلاف فصحا سے عرب رعایت تا سیس را
 واجب نئے داند - بلکه سخن سے شارند - و خیل آن حرف متحرک را
 که در میان تا سیس روی واقف شود - چون شین و فا و دیت گذشتہ وصل
 حرفے را گویند - که بر و سے ایات کنند و روی برب و سے متحرک شود چون میم
 درین بیت **ه** سن بیو سے تو ہوا خواہ نسیم م کو زب سے تو خبر دارد و ن
 بے خبرم - خرم و ج حرفے را گویند که بر وصل پیوند - چون یم و ین بیت **ه**

با هیچ کسان کو سه یاریم و ماسحت کان خام کاریم - مزید حرکت را گویند
 که به ضرب پیوند و چون شین درین بیت **ه** علی عینی عین الله چه چنان
 سواستش و چه فرکان سنان آسا چه مردان کن نگاهستش - تا سیره
 یک حرف را گویند - یا بیشتر که بپذیرد پیوند و چون سیم و شین درین بیت **ه**
 آن سه که چشم هر دیدتش و در جمله نیکوان گزیده استش - **فصل در بیان**
حروف قافیه بدانکه حرکات قافیه شش است - چنانکه گفته اند **ه** ر
 و اشباع و خذ و توجیه است - باز بحر می و بعد از دست نشاند - رس حرکت
 ماقبل تا میس را گویند - و پوشیده است که آن غیر از فتح نخواهد بود - **اشباع**
 حرکت دخیل را گویند - و آن بیشتر کسره باشد - چنانکه گذشت و فتح نیز آید -
 چنانکه طهر گوید **ه** بگذشت ماه روز و بحر و مبارکی و پرکن قبح و با و گنگ
 زادگی و وضع نیز در آید چنانکه درین بیت **ه** اے گشته مرا رس شدخت
 تعاضل و زلف تو گرفته است ز سر رسم تطاول - خذ و حرکت ماقبل و
 و تید را گویند چون فتح کار و بار - و سخت و سخت - و هر گاه که قافیه سخن بحر
 قید موصول باشد مختلف خذ و جائز بود - چنانکه بحال معین گفته است - **ر** پ
 اگر سوز تو ام یک نفس آهسته شود و از دود و دم راه نفیست شود و در دید
 ازان آب همی گردانم و تا هر چه نه نقش است ازان شسته شود - **توجیه**

حرکت ماقبل روی ساکن است و نشاید که مختلف گردد. بگوشتیکه روی
 متحرک بود بسبب حرف وصل چنانکه انوری گفته در قصیده که مطلعش اینست
 ۱۰۰ اے مسلمانان فغان از جوی چرخ چنبیری که در نفاق تیر و نقد ماه و سپهر
 شتری - سامری و غصری را قافیه ساخته است مجری حرکت روی را گویند
 و اختلاف آن اصلاً جائز نیست لفاظ و حرکت وصل است. و قسماً که خروج بدو
 پیوند و چون حرکت یا درین بیت ۱۰۰ تا چند سنگ لاغ غم انگینم که در
 سنگ ستم شیشه دل بشکنیم. و در شعر فارسی لازم نیست که حرف وصل متحرک
 باشد چنانکه درین بیت ۱۰۰ عاشق روسه نیکو انیم که دیوانه شکل هر جانیم
 حرکت خروج و مزید را نیز لفاظ خوانند. چون حرکت سیم و شین درین بیت ۱۰۰
 تاکه بخون دیده دل پروریم شان که از ره برین روند بره آوریم شان
 فصل از باب این صنعت هر قافیه را که در تطبیع آخرا و دو ساکن پایله
 شود مترادف خوانند آن قافیه را که در آخر او یک حرف ساکن باشد اگر
 پیش از آن ساکن یک متحرک است. و ماقبل آن متحرک ساکن باشد آنرا
 متواتر گویند. و اگر دو متحرک است آنرا متدارک خوانند. و اگر سه متحرک است
 آنرا مترکب گویند. و اگر چهار متحرک است آنرا متکاوس خوانند. و بنا بر
 قافیه متکاوس در اشعار مجسم نیامده است. و در آن اقاب درین بیت

نمکدسات **۵** مترادف متواتر متدارک می خوان و مترکب مثلاً کدس لغت
 قافیه دان - **فصل** چون حرف روی ساکن باشد در حرف وصل با او پیوسته
 نباشد - آنرا مقفیه خوانند - و اگر حرف وصل بدو پیوسته باشد آنرا مطلق خوانند
 و روی مقفیه اگر از حروف قافیه هیچ حرف دیگر نداشته باشد آنرا مقفیه مجرد خوانند
 چون سرور - و دلبر - و اگر داشته باشد به آن حرفش نسبت کنند - مثلاً مقفیه بر
 یا بحر قفیه گویند - و روی مطلق اگر از حروف قافیه همین حرف وصل داشته
 باشد - چون سرور و دلبر آنرا مطلق مجرد گویند - و اگر حرف دیگر از
 حروف قافیه داشته باشد به آن حرفش نسبت کنند چنانکه مطلق بقفیه و ردف
 و خروج و مزید و نایره گویند **فصل ۵** عیوب قافیه چار است یا دیگر از ما
 سناد و ایضا و اقوا و بعد از آن الکفا اختلافاً محدود و توجیه را گویند
 چنانکه دور و دور - حبت و حبت - و پر و پر را در یک شجره کنند الکفا به تبدیل
 حرف روی است - بحر فنی که در مخفج نزدیک به او باشد - مانند استیلا
 و اعتماد و ازین قبیل است جمع کردن میان حرفهای عربی و عجمی چنانکه رگ
 و سگ را با شگ و حکج کنند - و چپ را با طرب و امثال آن - و این
 بنیات ناپسندیده است - سناد اختلاف ردف است چنانکه زمان و
 دین در یک قافیه جمع کنند - و شعرائی عیب اختلاف ردف را در

در او نیا جائز می داند چنانکه عمود و عمید را در یک شمع جمع می آرند - و این در
 اشعار ایشان بسیار است **الطی** اعاذه کردن قافیه است - و آن بر دو گونه است
 جلی و خفی جلی چنانکه نیکوتر و زیباتر - و عسوں گر - و تگر - و ازین قبیل است
 نون مصدر چون گفتن و شنیدن - و حرف جمع چون الف و نون - و یار
 و دوستان - و الف و تاء در صفات و کائنات و ما - و الف در لایها و غنچهها
 و الف و نون صفت چون گریان و خندان و یاسے تشکیر چون کستی و مردی
 و دال استقبال چون دهد - و پرو - و نون تخصیص چون زرین و سیمین و با بملک
 هر چه در آذربایات صریحاً بیک معنی مکرر شود - خواه یک حرف باشد یا بیشتر
 از قبیل الطیاسی جلی است نشاید که بنا سے قافیه بران نهند و اگر ضرورت افتد
 در قصیده پیش از دو - یا سه نه توان آورد بقدر آنکه تکرار قافیه جائز داشته اند
 و این نوع را قافیه شایگان گویند - و الیها و خفی چون زاناد بنیا و آب و گلاب
 و این را جائز داشته اند چنانکه درین **س** اسے گل خسار تو - برده زر و
 گل آب - صحبت گل سار ما - کرده به بوی گل آب سخا تمه قافیه بر دو
 شتم است معمول و غیر معمول - غیر معمول آنست که بے آنکه در دو نفره کنند -
 شایسته آن باشد که قافیه دائم شود - و معمول آنست که به واسطه نفره
 شایسته آن گردد - و آن نفره گاه بر ترکیب و لفظ باشد چنانکه

سین و تاسے است مثلاً بواحد ترکیب با لفظ پیدا و امثال صلاحیت آن پیدا
 کند که با خواست و راست در یک قافیه جمع شود - چنانکه درین بیت -
 در آئینه روزه تو که بنیم راست و انوار تجلی الهی پیدا است - و گاه به سنجید
 یک لفظ - چنانکه کمال اسبیل لفظ کار در او قصیده نوشته که طامش اینست -
 بر تافته است بخت مرار و زگار دست و زانم نرسد بسبز زلف یار دست -
 قافیه ساخته است - بروی که حرف دال را از جانب ردیف اعتبار کرده است
 و میگوید - ضم شتزدل تو چو قربان می کند - زمین روی سعدا بجم آهینه کار دست

ی ب ی

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

ج-ع

19/5/100

This book was taken from the Library on
the date last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the book is
kept over time.
